بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 3 اسفند 1393.

بحث در مورد روایت یونس بود در روایت یونس در سندش اسماعیل بن مرار واقع بود چکیده صحبت هایی که در مورد اسماعیل بن مرار کردیم این بود که دو راه برای اثبات وثاقت اسماعیل بن مرار می شود دنبال کرد. یک راه این هست که از آن عبارتی که در ترجمه محمد بن عیسی هست وثاقت روات کتاب یونس را نتیجه بگیریم گرچه مبتنی بر این است که ثابت شود که اسماعیل بن مرار روایت منفرد داشته است. ولی خب همان تقریب را می شود به یک شکل دیگری تقریب کرد آن این است که یا اسماعیل بن مرار روایت منفرد از یونس دارد یا ندارد. اگر روایت منفرد از یونس داشته باشد، که خب آن عبارت دلیل بر وثاقتش است. اگر روایت منفرد نداشته است معنایش این است که نقلیاتی که اسماعیل بن مرار از یونس می کند نقل از کتابش هست و کتاب مشهوری که منفرد هم نیست و اشخاص مختلف نقل کرده اند و در وثاقتش نیازی به اثبات وثاقت اسماعیل بن مرار نیست. در نتیجه، نتیجه این بیان این می شود که روایت های اسماعیل بن مرار از یونس علی ای تقدیر معتبر است. این یک تقریب. تقریب دوم این بود که اکثار روایت اسماعیل بن مرار دلیل بر وثاقتش باشد. خب این اشکال مطرح بود که آیا در جایی که در طریق به کتاب هم واقع شود اکثار روایت دلیل بر وثاقت هست یا خیر. اینجا هم سه بیان مجموعا سه بیان مترتب که هر کدام را اگر گفتیم دیگر نوبت به مرحله بعد نمی رسد می شود ذکر کرد. یک بیان دیگر اینکه بگوییم که نه، در طریق به کتب هم اکثار روایت دلیل وثاقت مروی عنه هست. این یک بیان. اگر یک کسی این را نپذیرد بیان دوم این است که در خصوص ما نحن فیه که یونس در قم مقبولیت نداشته است و قمی ها آن را نمی پذیرفتند و مورد پذیرش نبوده است اینکه ابراهیم بن هاشم توانسته است در قم حدیث کوفیون را نشر دهد نشانگر این است که نسبت به ابراهیم بن هاشم آن حساسیت نبوده است و اگر اسماعیل بن مرار یک شخصی باشد که شناخته شده نباشد یا شخصی باشد که مشکلی داشته باشد و او به وسیله یک شخص مجهول الحال یا یک شخص مشکل دار بخواهد روایت های یونس را در قم پخش کند این خیلی مستبعد است که بتواند این کار را انجام دهد. نسبت به خصوص روایت های یونس ما می فهمیم که روایت ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار دلیل بر وثاقت مروی عنه است.

سوال:....

پاسخ: خب همین خودش نشانگر این است که اسماعیل بن مرار را چیز نمی دانستند دیگر. خود اسماعیل بن مرار که در قم نبوده است. اینکه اسماعیل بن مرار را مسئله برایش نداشته است روایت کردن اسماعیل بن هاشم از او این باید یک شخص مسلم الوثاقه ای باشد یک شخصی باشد که از جهت موقعیتی یک موقعیت نبوده است که حساسیت بر انگیز باشد. این است که این هم بیان دوم. اگر کسی این بیان دوم را هم نپذیرفت. بیان دیگر این است که روایت های اسماعیل بن مرار از یونس یا به جهت این است که نیازی به اثبات وثاقت نبوده است و طریق به کتب هست، اسماعیل بن مرار نقشی در اعتبار روایت نداشته است که خب این معنایش اعتبار روایت است یا اگر هم نقش داشته است این اکثار روایت ابراهیم بن هاشم وثاقت اسماعیل بن مرار را اثبات می کند. علی ای تقدیر نهایت هر دو تقریب این مقدار قدر مسلمش این هست که روایت های اسماعیل بن مرار از خصوص یونس را تصحیح می کند. حالا روایت های اسماعیل بن مرار که از یونس نیست آنها بستگی دارد که ما آن تقریب اول و دوم که برای دلیل دوم ذکر کردیم را بپذیریم یا خیر. این چکیده بحث دیروز ما. خب عمده اشکال روایت یونس همان مقطوعه بودنش است که آن گذشت.

سوال: ... با همان روایاتی که یونس... حلش کرد؟

پاسخ: نه فتوایش حجت است بر مقلدینش. فتوایش برای غیر او که حجت نیست. ارجاع داده است به یک شخصی که مقلدش است. این که معنایش این نیست که صحت فتوا برای غیر مقلد را اثبات نمی کند. خب این روایت.

روایت بعدی که اینجا می شود مطرح کرد روایتی هست که در وسائل جلد 23 صفحه 173 باب 5 از ابواب استیلات حدیث 2 نقل شده است. خب حالا من عبارت وسائل را بخوانم

**علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل اشتری جاریه**

حالا این در بعضی از در تهذیب که نقل کرده است اینجا عن ابی بصیر اضافه دارد. به نظر می رسد که این عن ابی بصیر زائد باشد و منشأ زیاده اش هم این است که مضمون این روایت از طریق ابو بصیر هم وارد شده است. ظاهرا بعضی اشخاص این بعض اصحابنا را در حاشیه تفسیر کرده اند به ابی بصیر به اعتبار اینکه، حالا یا تفسیر کرده اند یا اشاره کرده اند که روایت ابی بصیر هم شبیه همین روایت است و امثال اینها. بعد آن داخل متن شده است. حالا من بعد روایت ابی بصیر را هم می خوانم. حالا روایت بعض اصحابنا را عرض کنم. این روایت مرسل است اعتبارش بستگی دارد که ما مرسلات ابن ابی عمیر را بپذیریم یا خیر. اما متنش

**فِي رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً يَطَؤُهَا- فَوَلَدَتْ لَهُ وَلَداً فَمَاتَ وَلَدُهَا- قَالَ إِنْ شَاءُوا بَاعُوهَا- فِي الدَّيْنِ الَّذِي يَكُونُ عَلَى مَوْلَاهَا مِنْ ثَمَنِهَا**

فرض این است که کسی ام ولد دارد می گوید اگر ولد از دنیا رفت دیگر آن احکام ام ولد بار نمی شود. اگر ام ولد از دنیا رفت دیگر می شود فروخت آن را. آن بحثی که ام ولد دیگر صلاحیت فروختن ندارد. نمی شود ام ولد را فروخت اینجا نیست. ام ولد مادام له ولدٌ آن احکام ام ولد را دارد. البته در بعضی چیزها هست که فی الجمله بعضی احکام در موردش هست گویا مثلا کراهت دارد این ام ولد را هم بفروشند ولی اینکه جایز نیست بفروشند و اینها این حکم را دیگر ندارد. حالا آن مور بحث ما نیست. ذیلش این است و ان کان لها ولدٌ قوّمت لها ولدها من نصیبه. اگر این ام ولد، ولد داشته باشد، قوّمت علی ولدها من نصیبه. این ان کان لها ولدٌ اطلاق دارد حتی صورتی هم که این شخص دین داشته باشد خب دین را صریحا قبل از آن ذکر کرده بود و صورتی که ولد دارد و دین هم دارد این صورت را هم ذیل می گیرد. در صورتی که دین هم داشته باشد می گوید که ولد نصیب دارد. من نصیبه فرض این هست که نصیب دار بودنش متوقف بر این نیست که آن دین نداشته باشد یا دین مستوعب نداشته باشد. دین هم داشته باشد باز هم نصیب برای ولد اثبات کرده است. این هم نشانگر این است که ولد قبل از اداء دین یا در جایی که به اصطلاح هنوز دین را اداء نکرده است باز هم نصیب دارد. این اطلاقی که عرض می کردم در بعضی روایات ابی بصیر هست که تقریبا تصریح به این اطلاق شده است. تصریح شده است که حتی در صورتی هم که، اصلا صورت مسئله را هم دین قرار داده است. می گوید اگر دین هم داشته باشد، قومت علی نصیبها ندارد. ولی این مضمون که در صورت دین دار بودن میّت باز قوّمت علی ولدها این در این روایت دیگری تصریح شده است آن روایت ابی بصیر هست. این روایت ابی بصیر را ملاحظه بفرمایید، این روایت من از جامع احادیث دارم این روایت را می خوانم. جامع احادیث یک بابی دارد. ابواب الاستیلات جلد 24 باب 5 دو تا روایت هست که هر دو به ابی بصیر منتهی می شود. یک روایت آن همین روایت مورد بحث ما است. همان مضمون مورد بحث ما است از ابی بصیر نقل می کند که من عرض کردم احتمالا آن بعض اصحابنا عن ابی بصیر قرار داده شده است به اعتبار این روایت ابی بصیر است. حالا اول این روایتی که همان مضمون روایت مورد بحث ما را دارد را بخوانم.

علىّ بن الحسن عن علىّ بن أسباط عن عمّه يعقوب الأحمر عن أبى بصير عن أبى عبداللّٰه عليه السلام

صدرش به بحث ما مربوط نیست. ذیلش این است.

**وأىّ رجل اشترى جارية فولدت منه ولداً فمات**

این ولد اگر از دنیا برود،

فولدت منه ولداً فمات، إن شاء أن يبيعها باعها فى الدّين الّذى يكون على مولاها من ثمنها باعها

این تعبیر این هست که ان شاء أن یبیعها، تعبیر ان شاء دارد ولی در آن روایت عن بعض اصحابنا ان شائوا بائوها فی الدین الذی یکون، این ان شاء ابتدائا به ذهن می رسد که مراد از شاء کأنه خود آن شخص در حال حیات است. یک کسی که جاری ای را بخرد و این جاری از او بچه دار شود و این جاری وقتی از دنیا رود خودش می تواند آن را بفروشد ولی تعبیری که در ذیل دارد مشخص است که نه این که خودش می تواند بفروشد بحث در مورد خودش نیست. بحث در مورد ورثه است. ورثه می تواند، چون می گوید ان شاء أن یبیعها بائها فی الدین الذی یکون علی مولاها، اگر خودش باشد که مولاها خودش می شود دیگر. این پیداست که فروشنده کسی دیگر است و غیر از او است. آن ان شائوا باعوها که در نقل عن بعض اصحابنا باشد خب آن دیگر روشن تر است که ظاهرا ورثه می توانند این را بفروشند. این هم باشد مراد وارث است. این هم باشد مرادش این است که انشاء الوارث ان یبیعها

وإن كان لها ولد قوّمت على ابنها من نصيبه

این تعبیر این روایت. این روایت که احتمالا اصلا با روایت بعدی ابی بصیر هم یکی باشد. روایت بعدی ابی بصیر که مورد استشهاد ما است این است

سألت ابا عبدالله علیه السلام عن رجلٍ اشتری جاریة فولدت منه ولدا فمات قال ان شاء ان یبیعها باعها و ان مات مولاها و علیه دینٌ قوّمت علی ابنها و ان کانت ابنها صغیرا

که در آن روایت مورد بحث ما آن تکه است. که آن روایت بالایی

وإن كان ابنها صغيراً انتظر به حتّى يكبر ثمّ يجبر على ثمنها،

اینجا این تعبیر این است فان کان ابنها صغیرا انتظر به حتی یکفر ثم یجبر علی بیمتها. فان مات ابنها قبل امه بیعت فی میراثه الورثه ان شاء الورثه.

خب ببینید نکته ای که می خواهم عرض کنم این است و ان مات مولاها و علیه دینٌ قومت علی ابنها، تصریح به آن قومت علی ابنها کرده است تصریح به اینکه صورتی که دین دارد را اصلا می خواهد بگوید قوّمت. این چیز دیگری که هست به اطلاقش این نقل است دیگر. می گوییم اطلاقش این صورت دین دار بودن را شامل می شود. ولی من فکر می کنم این روایت این که گفته است که نصیب ولد مراد نصیب بالفعل ولد نیست. مراد این است که اگر ورثه دینی میت داشته باشند و در میان ورثه یک فرزندی یعنی آن به اصطلاح ام ولد فرزند که فرزند داشته باشد مجبور می کنند که قیمت این مادرش را بپردازد و دین را ادا کند یعنی با پرداخت این قیمت دین ادا شود که با ادا شدن دین نصیب دار بشود که آن مادر آزاد شود.

سوال: سهم خودش

پاسخ: نه از نصیب ارثی اش. نصیب ارثی این فرزند در مادر قرار داده می شود. آن هم باشد علی ای تقدیر این مادر آزاد می شود. حالا آن می تواند آن تفاوتی ندارد که بگوییم از سایر مال ها کم گذاشته می شود یا پول بقیه ای که مال مادر هست به بقیه میدهد. آن خیلی تفاوت از این جهت دارد. به نظرم این روایت مراد از نصیبها نه اینکه ورثه، یعنی این فرزند بالفعل از مادرش نصیب دارد. همین که شأنیتی این دارد که نصیب داشته باشد ولو به این جهتی که می تواند دین مولی را ادا کند. دین مولی اگر ادا شد کل ماترک از دین خالی می شود و ارث می برد مادرش.

اجازه دهید این نکته را هم عرض کنم. شاهدش این است که می گوید اگر عبارت چیز را ببینید فان کان ابنها صغیرا انتظر به حتی یکفر ثم یجبر علی قیمتها. به نظرم مراد از این روایت این است، نه اینکه الآن مادر آزاد می شود، مجبورش می کنند که پول مادر را بدهد که با پول دادن آن موقع آزاد می شود. یعنی آن موقع نصیب دار می شود. مراد آزاد شدن بالفعل مادر نیست که، این روایت اگر به یک معنا دلیل بر برعکس نباشد. دلیل بر این نباشد که الآن مادر آزاد نمی شود. مادر بعد از پرداختن پول مادر آزاد می شود. مجبورش می کنند که پولش را بدهد با دادن پول آن دین مولی وقتی ادا شد این به نظرم مراد از روایت این هست که به اصطلاح نصیبی که اینجا تعبیر کرده است نسیب بالفعل نیست. نسیب بالقوه هست.

سوال:..

پاسخ: نه خود این که می گوید انتظر به حتی یکبر ثم یجبر علی ثمنها،

سوال: یعنی پولش را الآن نمی گیرد وقتی بزرگ شد می گیرد.

پاسخ: این قومت علی من نصیبه یعنی قومت کأنه قیمتش را از او می گیرند و بعد آزاد می شود. اینجا صحبت این است که همین الآن آزاد شود.

سوال:..

پاسخ: پولش را هم ازش می گیرند و بعد از گرفتن پول آزاد می شود این ظهور ندارد که همین الآن بالفعل ازاد می شود. همین الآن بالفعل ازاد شدنش مطرح نیست.

سوال:...

پاسخ: ادامه ای هم دارد. و ان مات ابنها قبل امه بیعت فی میراث الورثه ان شاء الورثه. ظاهرا مرادش این است که اگر این فرزند قبل از اینکه بزرگ شود و پول مادرش را بدهد و مادرش را آزاد کند از دنیا رفت آن مادر بیعت فی میراث الورثه.

سوال: حاج آقا این نشان دهنده این نیست که قبلش اصلا مالک نبوده است؟ یک اموال زیادی دیگر دارد که می شود از آن مال داد

پاسخ: مفروضم این هست که بعدا مجبور می شود. اگر اموال دیگر داشت از اموال دیگر بردارند صحبت اینها نیست. می گوید که مجبورش می کنند کأنه پول مادرش را بدهد،

سوال:...

پاسخ: این ظاهرا مفروضش این است که ندارد. وقتی بزرگ شد مجبورش می کنند که کسب کند پول در بیاورد و بدهد. این که مجبورش می کنند که قیمت بدهد کأنه تعلق به قیمت نگرفته است هنوز. اینها ظاهر این روایات شاید برعکس دقیقا این هست که، این که به نظرم می رسد که این روایت را مجموعا آدم روی آن دقت کند به نظر می رسد که مراد از نصیب، نصیب بالفعل نیست نصیب بالقوه است یعنی نصیبی که اگر دین ادا شود نصیب مادر پرداخت شود، نصیب دار می شود. و این

سوال: نصیب را جور دیگر معنا کنیم. بگوییم که مثلا بالاخره چند تا فرزند دارد کل این مادر که لازم نیست این فرزند قیمتش را بدهد که. آن قیمتی که ... به ارث می رسد مثلا یک پنجم

پاسخ: اگری شما دارید می گوید. بحث سر این است که اگری و غیر اگری. نصیب که بالاخره مراد از نصیب، یعنی نصیبی که اگر چند تا بچه داشته باشد قسمتی از آن به این میرسد آن درست. ولی این قسمتی که به این میرسد همین الآن به آن می رسد نصیب دار است یا اگر قیمت مادر را بدهد نصیب دار می شود. به نظر می رسد که از مجموعش در نظر بگیریم بچه هم که هست می گوید بچه را مجبور می کنند که قیمت مادرش را بپردازد که با پرداختن قیمت مادرش دین مولا ادا می شود و دین مولا که ادا شد این مادرش را ارث می برد و مادر آزاد می شود چون زمینه آزاد شدن مادرش وجود دارد بچه را مجبور می کنند که آن را هم آزاد کند. ظاهرا مراد از این روایت این مضمون هست که بنابراین این دقیقا برعکس است یعنی معنایش این است که فعلا نصیبش نیست و فعلا هم آزاد نمی شود و بعدا ازاد می شود و این اذا ملک، بنابراین این روایت اصلا منافاتی با آن روایت یونس ندارد. روایت یونس این بود فان کان لها ولدٌ و لیس علی المیت دینٌ فهی للولد. در روایت یونس می گوید که اگر ولد دارد میت دین ندارد این مادر ملک بچه می شود. این روایت هم همین مضمون را می خواهد بگوید با یک اضافه. آن این است که فعلا بالفعل مادر ملک بچه نمی شود ولی مجبورش می کنند که او را به تملک در بیاورد.

سوال:... خصوصیت مورد که نمی گذارد متوجه شود به چه مبنایی و گرنه روایات دیگر.... این روایت چون مشکل از مادر است.....

پاسخ: نه، ما نمی خواهیم بگوییم که، این نکته را هم بگویم اینکه می خواهم بگویم بر خلافش یعنی این شبیه روایاتی می شد که می گفت فعلا این لا ینعطق علیه. یادم رفت این نکته را بگویم. سابق یک بحثی ما مطرح کردیم که مرحوم شیخ طوسی استدلال کرده بود به اینکه ورثه مالک نمی شوند به دلیل اینکه اگر ورثه مالک می شدند ینعطق علیه الأم. اگر در میان ماترک بعضی از محارم وجود داشت که بر ورثه پدر مثلا وارث در ماترک بود لازمه مالک شدن ورثه آزاد شدن ورثه بود ولو دین مستوعب داشته باشد. در حالیکه کأنه مسلم هست که آزاد نمی شود و صرف دین می شود. خب آن را قبلا بحث کردیم گفتیم که ما دلیل نداریم که مجرد مالک بودن ورثه انعطاق را می آورد. آن که انعطاق را می آورد مالکیت طلقه است. اما مالکیتی که حق دیّان هم در آن لحاظ شده باشد آن ما دلیل نداریم که باعث انعطاق می شود. ممکن است شخصی اصل آن مبنایی که مرحوم شیخ طوسی فرموده بود که ینعطق علیک را بخواهد با این روایت نفی کند که این روایت می خواهد بگوید که ولو دین هم داشته باشد ولو دین مستوعب باشد آن ازاد می شود کأنه. این می گوید قومت علی ابنها. از قومت علی ابنها آزاد شدن مادر را نتیجه بگیریم که من عرضم این هست که نه، این اصلا منافات با او ندارد. قومت علی ابنها یعنی فعلا آزاد نمی شود. ولی مادر فرزند را مجبور می کنند که بیاید دین آن میت را بدهد تا در اثر دادن دین میت البته نه مطلق دین ها آن که به نظر می رسد آن که مجبورش می کنند مقدار دینی که قیمت مادر هست. صدرش هم این هست که بحث سر آن دینی که به وسیله خریدن این مادر ایجاد شده است. می گوید آن دین را اگر فقط دین میت دینی هست که با خرید مادر ایجاد شده است. قومت علی ابنها ثم یجبر علی قیمتها، یعنی آن قیمتی که آن دینی که در اثر آن صدر روایت را هم ببینید، می گوید که ان شاء ان یبیعها باعها فی الدین الذی یکون علی مولاها من ثمنها. آن دینی که اصلا مورد بحث این هست که یک دینی برای میت به خاطر خریدن این مادر ایجاد شده است. می گوید این دینی که به خاطر خریدن مادر ایجاد شده است را مجبور می کنم فرزند را که این دین را بیاید ادا کند. یعنی چون این دین همان قیمت مادر هست. این دین را باید ادا کند که با ادا کردن این دین، میت ما مشغول الذمه دیگر نخواهد بود و این مادر را ارث می برد و آزاد می شود. این مراد این صورت است. این است که من تصور می کنم که این روایت مضمونش این است که قبل از اینکه این قیمت ادا بشود و دین ادا شود آزاد نمی شود. مجبورش می کنند که این دین را بدهد که با دادن دین خب مالک می شود فرزند نسبت به مادرش آن موقع ازاد می شود. کأنه هنوز آن حالت یک مقداری صلاحیت آزادی را دارد باز نمی شود که آن را فروخت . اگر بچه هم باشد این ولد، فعلا مادر را نگه می دارند حق فروش ندارند تا این بچه بزرگ بشود. بچه که بزرگ شد حق فروش دارند. اگر قبل از اینکه بچه بزرگ شود بچه از دنیا رفت قبل از اینکه دین مادر را ادا کند قیمت مادر را ادا کند بچه از دنیا رفت، دیگر این می شود رقّ خالص. رقّ خالص که شد می شود آن را در بیعت فی میراث الورثه ان شاء الورثه.اگر ورثه مالک بودند می شود می توانند آن را بفروشند.

سوال:....قرینه مورد است یعنی خصوصیت مورد است؟

پاسخ: بله خصوصیت مورد است من آن را نمی خواهم انکار کنم. مبنای

سوال:...

پاسخ: نه بحث ما این هست که حتی در این مورد هم، البته یک چیز کلی در این چیز هست که شما می خواهید بفرمایید که اگر نصیب هم اینجا داشته باشد ما نمی توانیم به طور کلی بگوییم که نصیب دارد. اگر این بیان باشد ممکن است شخصی بگوید که خصوصیت ندارد اینجا. اگر اینجا کأنه برای فرزند نصیب تعیین کرده باشد به طور کلی هم می شود نصیب تعیین کرد. از آن جهت می شود القای خصوصیت کرد. ولی اگر نه، گفتیم که اصلا مراد از نصیبها که در این روایت هست نصیب بالفعل نیست. نصیبی که اگر دین مادر ادا شود دینی که بر مولا به جهت خریدن مادر ایجاد شده بود آن دین را ادا کنیم این نصیب این فرزند می شود.

سوال:... روی سخن روایت روی نصیبی است که به ازای این ام ولد به هر کدام می خواهد برسد نه نصیب کل ترکه. روی این مورد خاص

پاسخ: عیب ندارد سوال من این است که این نصیبی که ام ولد هست، این امّ ولد را فرزندش ارث می برد با وجود اینکه دین دارد یا خیر.

سوال:...

پاسخ: ولو به خاطر خریدن این، فرض کنید که مولا فقط همین مادر را دارد. به اندازه این مادر هم دین دارد. آیا در این صورت این فرزند ما درش را ارث می برد یا خیر. این نصیبها ممکن است شما بگویید که مادرش را ارث می برد. من عرضم این است که مادرش را بالفعل ارث نمی برد. مجبورش می کنند که پول مادر را بدهد و بعد که پول مادر را داد این می شود ماترک. نصیبها، نصیب فعلیه نیست. نصیبی که بعد از اجبار و پول دادن مادر بچه که پول مادرش را بدهد نصیبش می شود و این،

سوال:....

پاسخ: خب طبیعتا اگر نصیب معنایش این شد دیگر ربطی به بحث ما ندارد. این اثبات این مطلب نمی کند که ورثه مالک هستند یا نیستند امثال اینها. می تواند مراد این باشد که نصیبی که، یعنی با هر دو جورش سازگار است با تعبیر دقیق تر بگویم هم با این سازگار است که این نصیب بالفعل باشد با مبنای آن کسانی که می گویند نصیب بالفعل دارد هم با مبنای آن کسانی که می گویند نصیب بالقوه دارد.این نصیب ها خیلی ظهور قوی ندارد که مراد از نصیب، نصیب بالفعل فرزند است یا نصیب بالقوه فرزند است؟ به نظر می رسد که تعیین کننده هیچ یک از این مبناها نیست.

سول:....

پاسخ: نه من اینجوری به نظرم می رسد که این مال بعد از مرگ است. می گوید ادامه ان کان ابنها صغیرا است، می گوید ان کان ابنها صغیرا انتظر به حتی یکفر. ثم یجبر علی ثمنها. حالا اگر بزرگ نشد چه؟ این ها باید صبر کنیم که بچه بزرگ شود و مجبورش کنیم، حالا بچه بزرگ نشد قبل از اینکه این بچه قبل از مادرش مرد یعنی قبل از آزاد شدن مادر مرد دیگر زمینه آزاد شدن مادر وجود ندارد بنابراین بیعت فی میراثه ان شاء ورثه. کأنه تا این زمان ملک ورثه است ولی ملک طلق نیست. ملکی است که هنوز جنبه ام ولدی در آن هست. بنابراین فعلا چیز هست به اصطلاح،

سوال: همین را بگویند، بگویند که مثلا چیزی که هست... الآن دوباره از این پسر چه کسی ارث می برد؟

پاسخ: میراثشان است دیگر. بحث این است که این مادر را حق فروش ندارند تا وقتی که بچه اش زنده است. بچه که مرد ملک می شود ملک طلق

سوال: خب ملک طلق چه کسی؟

پاسخ: همان ورثه که تا الآن ملکشون بود.

سوال: ورثه این بچه

پاسخ: اصلا ملک این بچه نیست. بچه که مرد اصلا به او نمی رسد

سوال: بچه که بعد از مرگ بابا مرده است

استاد: عیب ندارد ملکش مرده است. خود این مادر هم ملک این بچه هم هست عیب ندارد ولی مادری که ملک بچه است ملکش ملکیت طلقه نیست. شاید مادرش هم ممکن است مالک است یا نیست یک کمی چیز دارد. سایر ورثه را کأنه این روایت می گوید سایر ورثه ولو مالک این مادر می شوند ولی ملکیتشان ملکیت طلقه نیست حق فروش ندارند. این بچه اگر بزرگ شد مجبورش می کنند که پول سایر ورثه را بدهد و مادرش آزاد می شود. ولی اگر نه، حالا بزرگ نشد که مجبورش کنند که پول سایر ورثه را بدهد و امثال اینها می شود ملک طلق و ملک طلق که شد می توانند بفروشند. خب این این مطلب

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد